

حجاب در قرآن (جلسه ۳)

دکتر سید علی اصغر غروی

۸۱/۹/۲۲



اسلام دین عالمانه و حکیمانه

بحث ما درباره «حجاب در قرآن» است. امروز بحث را به آیات قرآن که راجع به حجاب یا به نحوی مربوط به حجاب است، منحصر می‌کنیم.

در ابتداء باید بگویم مباحثی که اینجا مطرح می‌شود، مباحث علمی است، زیرا ما دین اسلام را دین عالمانه و حکیمانه می‌دانیم. یعنی آنچه که مبتنی بر حکمت است. و «حکیم» از صفات خداوند هم هست، مثل عزیز حکیم، علیم حکیم، حلیم حکیم، «إِنَّكَ لَتَلَقِيَ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (نمل ۶). و قرآن را هم حکیم خوانده است: «يَسْ، وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» (یس ۲)، و پیامبر هم حکیم است زیرا حکمت را آموزش می‌دهد، «يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه ۲)، یعنی مردم را پاکیزه می‌گرداند و به آنها علم و حکمت می‌آموزد.

بناء براین اگر به نظر سروران عزیز، خواهران و برادران، اشکالی از نظر فکری، عقلی و اعتقادی می‌رسد، مطرح کنند و اگر هم من فراموش کردم، سؤالشان را تعقیب کنند. من هم موظف می‌شوم بروم مطالعه کنم و اگر خطائی رخ داده باشد اصلاح نمایم، و یا اینکه ممکن است شنونده متوجه نشده باشد. من از ایراد و انتقاد و یا اینکه کسی با بحثی مخالف باشد، نگرانی ندارم. ما اصلاً درون یک چنین جمعی، بزرگ شده‌ایم و این اصلاً جزء ذات دین است. از همان اولی که پیامبر قدم اول را بر می‌دارد مواجه با انتقاد و مخالفت و نقد است و باید تحمل کند. آیات صبر هم بیشتر مربوط به همین موارد است.

آیات حجاب آل عمران ۱۴

در این جلسه شش آیه اصلی مربوط به بحث حجاب را مطرح می‌کنیم. اول، آیه ۱۴ آل عمران است: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». «زُيِّنَ» فعل مجهول «زُيِّنَ» می‌باشد، یعنی «زینت داده شده». آنها که اهل لغت هستند می‌دانند که وقتی به باب تفعیل می‌رود می‌شود «تزئین». (و «تزئین» غلط مشهور است، چون «زَنَنَ» نیست، بلکه «زُيِّنَ» است). در این آیه «زُيِّنَ»، یعنی زینت داده شده است، توسط چه کسی؟ توسط خالق، در فطرت مردم، این طور نهاده شده است. خداوند انسان را این طور خلق کرده که چیزهایی را دوست داشته باشد. یعنی انسان خواست‌هایی دارد. اینجا خواست مرد را منوط به سرشت و نهاد و طبیعت انسان کرده است. نه اینکه زن احتیاجی به مرد نداشته باشد، بلکه اظهار نمی‌کند. یعنی به زبان نمی‌آورد. برایتان گفتم و مثال زدم که در همه جا خواستگاری از طرف مرد است و مرد اعلام می‌کند که مثلاً من تو را دوست دارم، من می‌خواهم با تو ازدواج نمایم، و زن‌ها حتی در اوج



دوست داشتن هم به روی خود نمی آورند. زن‌ها اظهارشان در واقع با کارشان است، با عملشان است، با طنزایشان است، با لباس پوشیدنشان است، با زینت نشان دادنشان است، با راه رفتنشان است، با حرف زدیشان است. پس این ترین داده شده که مردها زن‌ها را دوست داشته باشند. خوب زن‌ها هم قطعاً دوست دارند، اما قرآن در این آیه می گوید «مردم»، یعنی همه مردم این طورند، چه زن، چه مرد.

«وَالْبَيْنِ»، و فرزندان را دوست دارند. زن و مرد فرزندانشان را دوست دارند. «شهوة» یعنی «خواستن»، یعنی دلش می خواهد که هر چه که دارد مال بچه خودش باشد. در قدیم خیلی اتفاق می افتاد که دو تا خانواده سر بچه هاشان با هم قهر می کردند. مثلاً می گفتند چرا به بچه خودت نگفتی که بنشیند و به بچه من گفتی؟! یا مثلاً چرا لیوان را از دست بچه من گرفتی، و یا از دست بچه من نگرفتی؟! یا کسانی که نازا هستند، به انواع وسائل و طرق و امکانات متوسل می شوند برای بچه دار شدن، و اگر مایوس شوند، از جایی یا کسی فرزند خوانده بی برای خود دست و پا می کنند. این نشان می دهد که خواستن «ببین»، فرزندان، در مردم هست.

دیگر چه چیزی را مردم دوست دارند؟ «وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ»، ظرف های انبوهی از طلا و نقره. یعنی دوست دارند ثروت داشته باشند. طلا و نقره هنوز هم نماد ثروت یک مملکت است. البته مدتی قبل پشتوانه ها را می بردند روی طلا و نقره. در یک مملکت پشتوانه اسکناس باید طلا و نقره باشد. پس این طلا و نقره نماد است. مردم هر چیزی را که دوست داشته باشند باید با طلا و نقره تهیه کنند، یعنی اسکناس بدهند و بخرند. پس مردم اسکناس را دوست دارند، «مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»، طلا و نقره را دوست دارند.

«وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ»، یعنی اسب های تربیت شده و ردیف شده که دارای نشان هستند، نشان تربیت شدگی و خوبی، که امروزه تبدیل شده است به انواع اتومبیل هایی که بشر آنها را خیلی دوست دارد. هر کسی که اتومبیل دارد، وقتی که یک مدل تازه در خیابان می بیند، آن را می خواهد! این شهوت است! این خواستن است!

«وَالْأَنْعَامِ»، چهارپایان. حالا هم می بینید که خیلی از ثروتمندان می روند و گاوداری و دامداری درست می کنند، این خواستن است! دوست دارد! پس این هم در نهاد بشر هست. یعنی اگر کسی هم نداشته باشد، وقتی که می رود و چشمش می افتد به یک گله گوسفند، یا گاو، یا حتی یک رأس از آنها می گوید: چقدر قشنگ است! ای کاش ما هم یک جایی داشتیم و می توانستیم گوسفند و گاو داشته باشیم! پس این حالت در نهاد او است.

«وَالْحَرْثِ»، کشاورزی. مردم کشت و کار را دوست دارند. خیلی از این باغ هایی که اطراف شهرها هست، متعلق به ثروتمندان است. یعنی پول داشته و دوست هم دارد که باغ هم داشته باشد.

حالا اینها چیست؟ «ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، اینها همه کالای زندگی دنیا است. ما اینها را در فطرت انسان ترین دادیم! یعنی اینها جزء زینت ها است و بشر اینها را دوست دارد. همه اینها زینت و قشنگی است. خیلی ها که دستشان به گله داری و... نمی رسد، تابلویی از یک گله گوسفند نقاشی می کنند و می گذارند توی تاقچه اتاق، تا به نحوی آن خواستن را نشان داده باشند. قرآن می گوید: اینها همه کالای زندگی این دنیا است!

اما چه چیزی از اینها بهتر است؟ «وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». «آب» یعنی «بازگشت یا برگشت»، «مآب» یعنی «محل برگشت». هم اسم مکان است، هم اسم زمان. یعنی «زمان و مکان برگشت». یعنی آنجایی که محل برگشت به پیش خدا است. آنجا بهترین است! آنجا خوب است! یعنی همه اینها که شما در اختیار دارید و کالاهای حیات این دنیا هستند، از آنها بهره ببرید! بهره مند شدن از این متاع را منع

نمی‌کند! نمی‌گوید اینها حرام است! می‌گوید اینها هست، ولی از اینها بهره بگیرید برای آنجا! اینها کالای زندگی این دنیا است، اینها را برای این دنیا آفریدیم، آن خواستنی را که در فطرت شما گذاشتیم برای این است که این دنیا آباد شود! شما اینها را بخواهید و دنبالش بروید! دنبالش که رفتید دنیا آباد می‌شود. ولی بدانید که اینها اینجا ماندنی است! اینها به درد آن دنیا نمی‌خورد! بناءبراین خواستن این چیزهایی که در این آیه ذکر شده، زینت در دنیا است و انسان باید بخواهد، ولی از راهش! حالا این آیه را در نظر داشته باشید.

مائده ۸۷ تا ۸۹

آیه بعد ۸۷ مائده است. وقتی آن آیه را در کنار این آیه بگذارید، معنا کامل‌تر می‌شود. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ». خوب آنها زینت بود و حلال هم بود. در این آیه می‌گوید: ای آنان که ایمان آورده‌اند پاکیزه‌هایی را که خدا برای شما حلال کرده بر خود حرام نکنید!

پس اساس، پاکیزگی است! - خوب دقت کنید که می‌خواهم برای حجاب نتیجه‌گیری کنم. - اساس بهره‌مندی از تمام امکانات موجود در حیات مادی این دنیا پاکیزگی است! هر چیزی را که انسان می‌خواهد از آن استفاده کند باید حلال طیب باشد! «حلال» یعنی «مجاز بودن استفاده از چیزی». چرا به «الله‌اکبر» اول نماز می‌گویند «تکبیرة الاحرام» و چرا به سلام آخر می‌گویند «تحلیل»؟ برای اینکه تا «الله‌اکبر» را گفتید خیلی از کارها حرام می‌شود. «تکبیرة الاحرام» یعنی «الله‌اکبر» حرام کردن. حرام کردن سخن گفتن، حرام کردن چیز خوردن، حرام کردن راه رفتن، حرام کردن به جای دیگر اندیشیدن، حرام کردن کردن به این طرف و آن طرف نگاه کردن، حرام کردن مال غضب، حرام کردن جای غضب، حرام کردن نجاست در لباس و بدن. ببینید تمام اینها با این «الله‌اکبر» حرام می‌شوند. «السلام علیکم ورحمة الله و برکاته»، «تحلیل» است. یعنی حلال شد.

پس این چیزهایی که حرام است به جهت ناپاکیزگی آنهاست! و آن چیزهایی که حلال است باید پاکیزگی در آنها شرط باشد! بناءبراین قرآن می‌گوید: خدا آن چیزهایی را که از طیبات - پاکیزه‌ها - برای شما حلال کرده، آنها را بر خودتان حرام نکنید! «وَلَا تَعْتَدُوا»، اما از این حد هم تجاوز نکنید! اگر از این حدی که خدا حلال کرده تجاوز کردید، وارد عرصه حرام می‌شوید! چرا؟! برای اینکه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»، خدا متجاوزان را دوست ندارد.

برای روشن‌تر شدن موضوع باید آیات ۸۸ و ۸۹ سوره مائده را نیز توضیح بدهیم.

«وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ» (مائده ۸۸)

از آنچه که خدا به شما روزی داده، بخورید.

یعنی از تمام چیزهایی که روی زمین آفریده شده و حلال است، بخورید. «حَلَالًا طَيِّبًا»، اما حتماً حلال پاکیزه باشد! می‌بینید که اساس حلال بودن، پاکیزگی است. یعنی هر حلالی قطعاً پاکیزه است، و هر پاکیزه‌یی قطعاً حلال است. «وَأَتَّقُوا اللَّهَ»، و از ورود به معصیت الهی پرهیز کنید. مواظب باشید وارد این عرصه نشوید. این پرهیز از وارد شدن به دائره نافرمانی از خدا می‌شود تقوی. این خدا کیست؟ «الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»، خدایی است که شما مدعی هستید که به او ایمان آورده‌اید. - خواهش می‌کنم این نکات را در نظر بگیرید. باز تأکید می‌کنم می‌خواهم برای حجاب از آن بهره‌مند شویم و استفاده کنیم -

قرآن می‌گوید: شما به این خدا مؤمن هستید. و همین خدایی که شما به او ایمان آورده‌اید دارد به شما می‌گوید که: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» (مائده ۸۹)، خداوند از اینکه یک سوگند بی‌جایی



بخورید، شما را مؤاخذه نمی‌کند! همین سوگندهایی که بر زبان ما جاری است، مثل به خدا...، به قرآن...، این قسم‌هایی که می‌خوریم، اینها قسم‌های خوبی نیست! قرآن می‌گوید: خدا اینها را لغو می‌داند و شما را به خاطر این لغو مؤاخذه نمی‌کند.

کفاره شکستن پیمان

«وَلَكِنْ يُوْأَخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمْ الْاِيْمَانَ»، اما خدا مؤاخذه می‌کند شما را به جهت آن پیمان‌هایی که بر اساس سوگند بسته‌اید، یعنی سوگند خوردید و با آن سوگند پیمان بستید! «فَكَفَّارَتُهُ اِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِيْنَ»، اینجا کفاره دارد! اگر که پیمانتان را شکستید باید ده مسکین را اطعام کنید. «مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعَمُوْنَ اَهْلِيْكُمْ»، از آن غذای میانه‌یی که شما با آن اهل خود را اطعام می‌دهید. یعنی غذای میانه خودتان را مثلاً نان یک طرف، برنج هم یک طرف، گوشت هم یک طرف، میانه اینها را بگیرید و ببینید چه می‌شود، بعد ده نفر مسکین را از این میانگین خوراک خودتان اطعام کنید.

«اَوْ كِسُوْتُهُمْ»، یا اینکه آن ده مسکین را از همان چیزی که به خانواده خودتان می‌پوشانید، پوشانید. «اَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ»، یا آزاد کردن یک بنده. «رقبه» یعنی گردن، و گردن کسی که در بند دیگری است و برده شده. «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ»، پس کسی که یکی از این سه جریمه را نیافت، سه روز روزه بگیرد. «ذَلِكَ كَفَّارَةٌ اِيْمَانِكُمْ اِذَا حَلَفْتُمْ»، این کفاره سوگندهای شما است هر گاه سوگند بخورید و خلف کنید. «وَاحْفَظُوْا اِيْمَانَكُمْ»، و بر سوگندهای خویش پایدار باشید. قصدم اینجا آیه است که می‌گوید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ»، خداوند آیات خود را این‌طور برای شما تبیین می‌کند، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ»، باشد که شما شاکر باشید. و شکر این تبیین، عمل به آیات الهی است.

آن وقت این عقد و پیمان را ببرد در میثاق «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (بقره ۸۳). ببینید خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت. این پیمان، فطری است. یعنی شما سوگند خورده‌اید که در راه خدا باشید، و از دستورات خدا تبعیت کنید، و سرپیچی نکنید، و این در فطرت است نه اینکه یک جایی شما به زبان قسم خورده باشید و پیمان بسته باشید! این پیمان با خدا فطری است. خدا از بندگانش میثاق و پیمان گرفته که شما از راه من خارج نشوید و آنها گفته‌اند: آری! قبول است. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (اعراف ۱۷۲)، آنگاه که پروردگار تو از پشت در پشت بنی آدم پیمان گرفت و بر خودشان گواه ساخت و از آنها پرسید: مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری! گفت: این پیمان را از شما گرفتم که روز قیامت نگویید نمی‌دانستیم! پس این پیمان فطری است.

بخشی از آن پیمان، «ایمان» یعنی سوگندها است. من فکر می‌کنم اگر ما بخواهیم به خاطر سوگندشکنی‌هایمان، به ازاء هر روز نه هر سوگند، سه روز روزه بگیریم، روز کم می‌آوریم! برای اینکه دائم در حال سوگندشکنی و پیمان‌شکنی هستیم!

تحریم ۱

آیه بعد، اول سوره تحریم است، که باید به این دو آیه‌یی که بیان شد اضافه شود تا معنا کامل گردد. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ»، ای پیامبر! چرا بر خودت حرام می‌کنی آنچه را که خدا برای تو حلال کرده است! این آیه، بعد از آن داستانی بود که پیامبر با زن‌های خودش قهر کرد و رفت در مسجد معتکف شد. آیه نازل شد که بلند شو و به خانه برگرد! «تَبَيَّنَ مَرْضَاتَ اَرْوَاحِكَ»، آیا تو می‌خواهی که زن‌هایت را از خودت راضی کنی؟ «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»، و خدا آمرزنده و بخشاننده است.

باز اینجا صحبت «ایمان» را می آورد. دقت کنید! آنجایی که صحبت حرمت و حلیت اشیاء و استفاده از پاکیزه‌ها و چیزهایی بود که خدا حلال کرده، سوگندها را مطرح می‌کند. اینجا هم سوگند را مطرح می‌کند:

«قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (تحریم ۲).

خدا بر شما واجب کرده است که سوگندهایتان را حفظ کنید و خدا مولای شما است و او دانای با حکمت است.

صفت «علیم» را با «حکیم» آورده است. به این صفت‌ها دقت کنید! در اینجا ولایت را (نه ولایت را) منحصر کرده است به خدا. اینکه ما می‌گوییم، مثلاً هر کسی ولایت خاندان عصمت و طهارت را داشته باشد، اهل بهشت است. قرآن در اینجا مولی را منحصر کرده است به خدا! بناء بر این اگر کسی در آن راه باشد، به اندازه‌ی که امیرالمؤمنین در راه پیامبر بود، پیامبر می‌تواند بگوید: «مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مُوَلَّاهُ»^۱. مولی بودن، یعنی پیشوایی که آنقدر در قلب انسان جا باز کرده که انسان از سر محبت و دوستی، عاشقانه، هر چه که او بگوید انجام می‌دهد! نه اینکه برود و فریاد بزند و توی سر خودش بزند! اصلاً شما همین داستان‌های عشقی مثل خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون، وامق و عذراء، ویس و رامین را در ادبیات فارسی ببینید، در تمام اینها عاشق کسی است که آنچه را که معشوق می‌گوید و می‌خواهد انجام می‌دهد! مثل داستان شیخ صنعان عطار. شیخ صنعان در مکه بود و از بزرگان عرفان و حکمت بود. شب دختری را در خواب می‌بیند که ترسا است، یعنی مسیحی است و در بلاد روم هم هست. او خواب می‌بیند که عاشق آن دختر شده. صبح که بیدار می‌شود به آن سو راه می‌افتد! دیوانه‌وار! شاگردان او هم دنبالش راه می‌افتند تا بلکه مانع او شوند، و او می‌گوید: من باید بروم! من خواب دیده‌ام و باید بروم! می‌رود به آن شهری که در خواب دیده و از کوچه پس کوچه‌هایی که در خواب دیده می‌گذرد و آن دختر را پیدا می‌کند! دختر از پنجره اطافش با شیخ سخن می‌گوید و می‌پرسد: خوب چه کار برایم می‌کنی؟ شیخ می‌گوید: هر چه تو بگویی! دختر می‌گوید: اول باید قرآن را بسوزانی. می‌گوید: می‌سوزانم! ببینید کار کردن است، حرف نیست! قرآن را می‌سوزاند! عشق است! بعد می‌گوید: باید هفت سال برای من خوک‌بانی کنی. خوک! چیزی که در اسلام حرام است. دقیقاً آن کارهایی را باید انجام دهد که ضد اعتقاد او است! معشوق می‌گوید انجام بده و او هم انجام می‌دهد! هفت سال خوک‌بانی می‌کند. کارهای دیگری هم که معشوق می‌خواهد برایش انجام می‌دهد. داستانش را که حدود ۳۰۰، ۴۰۰ بیت است، بخوانید. داستان خیلی زیبایی است. آخرش هم دوباره ایمان می‌آورد و به دین خودش برمی‌گردد و راه را پیدا می‌کند.

مولی معشوقی است که انسان از سر عشق، ولایت و دوست داشتن، هر کاری که او بگوید انجام می‌دهد. خوب امیرالمؤمنین به ما می‌گوید چه کار کنیم؟ کدامیک از آن کارهایی را که ما تحت عنوان ولایت انجام می‌دهیم امیرالمؤمنین گفته انجام بدهید؟! (در اینجا ولایت درست است نه ولایت، چونکه «ولایت» یعنی حکومت، «ولایت» یعنی دوست داشتن) این کارهایی که امروز ما تحت عنوان ولایت انجام می‌دهیم، هیچ یک از ائمه نگفته‌اند انجام بدهید! پس این عشق نیست! محبت نیست! بلی! اگر آن محبت پیدا شد، قطعاً هر کسی جایش در بهشت است. آن محبت را در دلش داشته باشد که عاشقانه آنچه را که او گفته انجام بدهد و از سر جانش هم نترسد! آن وقت معلوم می‌شود که عاشق کیست؟! عاشق امیرالمؤمنین چه کسی است؟! حسین بن علی عاشق است! او که می‌گوید: حالا که مکتب جدم در معرض خطر است،

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۸۷، باب ۷ (نص الله عزوجل)



من اگر جدم را دوست دارم، این جان چه ارزشی دارد که فدایش کنم! هزارها جان خدا بدهد تا فداء کنم! من قیام کردم برای احیاء دین جدم! این می شود عشق! دوست داشتن! آن وقت بیاید این عشق را با این چیزی که در بین ما رایج شده و رایجش کرده اند، مقایسه کنید!!!

با طرح این مباحث قصدم این است که به «تَحَلُّةُ أَيْمَانِكُمْ» دقت کنید. تا اینجا در مورد دستور خداوند مبنی بر استفاده از آن چیزهای حلال و پاکیزه توضیح دادیم. پس وقتی خداوند یک چیزی را منع می کند، حکیمانه منع می کند! یک اشکالی در آن هست که منع می کند! آن چیزی را که می گوید این طور از آن استفاده کنید، قطعاً باید همانطور از آن استفاده شود. اگر ما بخواهیم بهانه بیاوریم و بگوییم که حالا نمی شود، و حالا اگر فرضاً هم چند تار مو از خانمی پیدا باشد، مگر چه می شود؟! و... آن وقت ایمان به این نداریم که خدا حکیمانه فرمان می دهد!

خداوند حتی بعد از آیات حجاب، عذابی را ذکر نمی کند، که حالا اگر انجام ندادید عذابی دارید! هیچ نمی گوید! ولی کمال انسان این است که دستوری را که مولی می دهد، انجام بدهد. ببینید می گوید: «وَاللَّهُ مُؤَلِّمُكُمْ». دستوری را که مولی می دهد، از سر عشق، به نحو کمال اجراء کند! کاری نداشته باشد که این مال هزار و چهارصد سال پیش است و حالا می شود یا نمی شود! باید عاشقانه انجام داد!

احزاب ۲۸ تا ۳۵

سوره احزاب آیه ۲۸: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعِكُنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»، آزادی را ببینید! ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر همسر پیامبر هستید، همسر پیامبر بودن گرفتاری های خاص خودش را دارد! نمی شود مثل سایر مردم بود! نمی شود مثل زن های دیگر بود! تفاوت دارد! درجات دارد! کمال زن مؤمن این است که خودش را به درجه زنان پیامبر برساند و خودش را حتی در آن جایگاه قرار بدهد که اگر من زن پیامبر بودم چه کار می کردم؟! قرآن بعد از این آیاتی که می گوید از حلال های پاکیزه استفاده کنید و بر خودتان حرام نکنید، - حتی به پیامبر هم می گوید! - اما به پیامبر می گوید: به همسرانت بگو که شما مثل زن های دیگر نیستید! می گوید: ای پیامبر! به همسرانت بگو اگر شما زندگی این دنیا و زینت آن را خواهانید پس بیاید تا من به شما پول و هر چه که بخواهید بدهم و بعد شما را آزاد کنم! «وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا»، آزادی زیبا! نه اینکه با شما قهر نمایم! یا از شما نگران و دلخور باشم! شما نمی توانید با من زندگی کنید، چونکه زندگی با من سخت است! جهاد می روم، جنگ می روم، زخمی می شوم، دائم در خانه ام رفت و آمد است، حواسم جمع مردم است، حواسم جمع وحی است، و چیزهای دیگر!

خوب این جا یک خصوصیت زنانه مطرح می شود، که آن هم در فطرت زن ها است. این خصوصیت این است که زن ها مرد را اختصاصاً برای خودشان می خواهند. خیلی هم خوب است! باید هم این طور باشد! و اگر این در نهاد زن ها نبود، اصلاً زندگی شکل نمی گرفت. اما زن ها باید جایگاه ها را تشخیص بدهند! این مردی که متعلق به این زن است، حالا کجاست و چرا دیر می آید؟! چرا خانه اش شلوغ است؟! چرا زیاد رفت و آمد دارد؟! چرا به او مدام تلفن می زنند؟! چرا مدام تلفن می زنند؟! چرا مدام باید روزنامه بخواند؟! چرا باید مقاله بنویسد؟! این چراها را خود زن باید برای خودش حل کند، و آلاً برای هر یک از این چراها پیوسته بهانه می گیرد! این هم زندگی نشد! همیشه روزنامه می خوانی! تلفن جواب می دهی!

خانه پیامبر این طور بود. شما زن های پیامبر باید وضع او را تشخیص بدهید. پس قرآن تشخیص موقعیت مرد را به عهده زن ها می گذارد. زن ها باید تشخیص بدهند که آیا مرد در راه حلال و پاکیزه حرکت می کند؟ کاری که می کند به نفع آخرت جامعه است؟ به نفع آخرت خودش و به نفع آخرت

فرزندانش هست؟ به نفع آخرت زن یا زن‌هایش هست؟ این کارها به نفع چه کسی است؟ این را باید تشخیص بدهند.

«وَإِنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أُجْرًا عَظِيمًا» (احزاب ۲۹)، اما اگر شما خدا را می‌خواهید و رسول خدا را و خانه آخرت را، پس بدانید که خدا برای زنان نیکوکار که از شما باشند، پاداش بزرگی فراهم کرده است! آیا ما به این وعده‌ها ایمان داریم؟! این مسائل خیلی اساسی است! یعنی کثری‌ها و انحرافات‌ی که در اخلاقیات مردم مسلمان (با مردم جاهای دیگر دنیا کاری نداریم) پدید آمده، برای این است که ایمان به این وعده‌های الهی جدی نیست! آیا ما می‌آییم آن اجر عظیمی را که آفریننده عالم برای مُحْسِنَات، زنان نیکوکار، فراهم کرده، بگذاریم زمین و این چیزهای دنیایی را بگیریم؟! (حالا من وارد مصادیقش نمی‌شوم و خودمان می‌دانیم مصادیقش چیست!) نه! نمی‌آییم! اگر ایمان جدی باشد، اگر خدا را مولی بدانیم، اگر عاشقانه مولی را دوست داشته باشیم، همان‌طور که خود مولی گفته است، این دوست داشتن طرفینی است، «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده ۵۴)، خدا آنها را دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند. «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (مائده ۱۱۹)، خدا از آنها خشنود است و آنها هم از خدا خشنودند. طرفینی است! ایمانمان کجاست؟! خیلی دور هستیم!

چندی پیش یکی از دوستان تذکر دادند و گفتند اکثر خطاب‌های شما به «ما» است. ما که خیلی بد نیستیم! من گفتم که خطاب من «ما» و «شما» است و این اتفاقاً بهترین خطاب است! چرا که ما بقیه مردم را نمی‌بینیم! من هم خودم را می‌شناسم و هم شما را می‌بینم! حالا بقیه هم که گوش می‌دهند می‌شود خطاب به آنها. بناء بر این خیلی به دل نگیرید که حالا ما اینقدر ایمان داریم و اینقدر نماز می‌خوانیم و... بعد فلانی هم اصلاً می‌شوید و از بین می‌برد و دیگر هیچ! نه این‌طور نیست! این را قبول داشته باشید که افرادی که در این‌گونه جلسات می‌آیند، جلساتی که نام مذهب دارد، حتی اگر جلسات خرافی هم باشد، با سایر مردمی که در این‌گونه جلسات شرکت نمی‌کنند، در گناه کردن متفاوتند! همین اعتقاد به مذهب ظاهری هم در مقابل ارتکاب به گناه خیلی ترمز است! اما توجه داشته باشید که قرآن می‌خواهد مردم از طریق قبول هدایت این کتاب به اوج برسند! به کمال برسند! و به این حد نازل از ایمان اکتفاء نکنند!

به این هم دقت کنید که در قرآن یک «محسن» داریم، یعنی زنانی که در قلعه و حصن رفته‌اند، یعنی شوهر دارند. و یک «محسن» که مؤنثش «محسنه» است و جمعش «محسنات»، یعنی زنان نیکوکار.

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (احزاب ۳۰)، ای زنان پیامبر! بر هر یک از شما که گناه آشکاری را مرتکب بشوید، «بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ»، یعنی که مردم بفهمند که شما کار زشتی را مرتکب شده‌اید، خداوند شما را دو برابر مجازات خواهد کرد! عذابتان دو چندان است! قبلاً برایتان توضیح دادم که فحشاء فقط زنا نیست. فحشاء یعنی هر گناهی که آثار سوء آن در جامعه ظاهر شود. آری! پس به زنان دیگر تخفیف می‌دهد! وقتی مجازات را برای زنان پیامبر دو برابر بدانند، یعنی برای افراد معمولی و زنان دیگر نصف است. «وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»، و این بر خدا آسان است، فکر نکنید که برای خدا سخت است که چون شما زنان پیامبر هستید ملاحظه‌تان را بکند، نه خدا ملاحظه نمی‌کند!

عذاب و پاداش دو برابر برای زنان پیامبر

«وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا» (احزاب ۳۱)، و هر یک از شما که فرمانبرداری او برای خدا و رسول باشد و عمل صالح انجام دهد، دو برابر به او پاداش



می‌دهیم! نیت را ببینید! (پیامبر فرمود: «الاعمالُ بالنَّياتِ»^۱) نیت این باشد که از خدا و رسول تبعیت کنید، و فرمانبرداری او برای جلب رضای آنها باشد، نه اینکه بترسید! نه اینکه از عذاب بترسید! نه اینکه بخواهید به بهشت بروید! نه! اینها اصلاً برایتان مطرح نباشد! نیت در عمل! اینکه «الله اکبر» می‌گوییم و به نماز می‌ایستیم، فقط و فقط امتثال امر محبوب باشد! چون او گفته به نماز بایست، بایستیم! فرمان او را اجراء کنیم! عشق را تا این حد باید بالا برد! اصلاً در اندیشه گناه و ثواب نباشیم! به رضای محبوب بیاندیشیم! ببینیم فرمان او چیست که انجام دهیم، همان را عمل کنیم! این می‌شود قنوت! اینکه در قنوت دستانتان را می‌برید بالا، این نشانه و ابراز فرمانبرداری است!

قرآن می‌گوید: هر یک از شما زنان پیامبر که از خدا و رسول فرمانبرداری کند و عمل صالح انجام دهد، دو برابر به او پاداش می‌دهیم! آنجا عذابش دو برابر بود و اینجا پاداشش هم دو برابر است! پس چه خوب است که زنان مسلمان ما برای دریافت دو برابر پاداش کار کنند! چقدر بهتر است! «وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا»، و ما برای آن زنی که این‌طور عمل کند رزق کریم آماده کرده‌ایم! مثل آن روزی و روزی که به مریم می‌رسید! «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (آل عمران ۳۷)، زکریا می‌گوید این رزق از کجا آمده؟ مریم می‌گوید: از نزد پروردگار! آن رزق، رزق کریم است!

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ» (احزاب ۳۲)، «ای زنان پیامبر شما مثل زنان دیگر نیستید.» «إِنِ اتَّقَيْتُنَّ»، اگر شما پرهیز را پیشه کنید. یعنی چه؟! یعنی شما الگو هستید و مردم به شما نگاه می‌کنند! آن وقت شما هم که در این‌گونه جلسات شرکت می‌کنید، می‌شوید الگو! شما مطمئن باشید عده زیادی می‌دانند که شما در این جلسات شرکت می‌کنید، چه زن و چه مرد. چشمشان دنبال عمل شما است! چشمشان دنبال اخلاق شما است! حتی بچه‌های ما، خویشان ما و مخصوصاً کسانی که دنبال بهانه می‌گردند که به این جلسات نیایند! به قرآن گوش ندهند! قرآن را عمل نکنند! آنها می‌گویند اینها هم که به این جلسات می‌روند که اخلاقشان این‌طور است! اینها هم که قرآن می‌خوانند، قرآن گوش می‌دهند، که اخلاقشان این‌طور است!

«إِنِ اتَّقَيْتُنَّ»، اگر شما پرهیز را پیشه کنید، شما الگو هستید! شما الگو می‌شوید و مردم به شما نگاه می‌کنند! «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»، پس در موقع حرف زدن ناز نکنید! با فروتنی و شل و ول و... حرف نزنید! زن‌ها همه باید محکم و استوار حرف بزنند. ببینید قرآن چه نکات اخلاقی جالبی را مطرح می‌کند! من باز اظهار تأسف می‌کنم از کسانی که می‌گویند احکام قرآن مال هزار و چهارصد سال پیش بود! قرآن در مسائل و حوادث تاریخی شکل می‌گرفت و اگر آن حوادث یک شکل دیگری بود، آیات به صورت دیگری نازل می‌شد! آیا به حقیقت معترف نیستند که فطرت بشر یکسان است؟! بناءبراین دستوراتی که مربوط به اخلاق بشر است، ثابت می‌باشد. و همین‌ها سنت‌های لایتغیر الهی هستند، «فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (فاطر ۴۳).

توصیه‌ها به زنان پیامبر

«فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»، چرا؟ دلیلش را بلافاصله می‌گوید:

«فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»

پس طمع می‌کند کسی که در دلش مرض باشد.

۱- تهذیب، ج ۱، ص ۸۳ (باب صفة الوضوء).- ابن ماجه، زهد، باب ۲۶- مسلم بن الحجاج، اماره، باب ۱۵۵

آیا در زمان پیامبر هم کسانی که آمدند اسلام آوردند، ممکن بود حتی اگر زن پیامبر با ناز و کرشمه حرف بزند به او طمع کنند؟! البته قطعاً این طور نبود. ولی به این دلیل زنان پیامبر را مورد خطاب قرار می‌دهد، و به قول ما، دست بالا را می‌گیرد که دست پایینی‌ها حواشان جمع باشد! زنان پیامبر غیر از عایشه، تماماً از چهل سال به بالا داشتند که زن پیامبر شدند، یعنی در حدی نبودند که کسی در آنها طمع کند. پس این طور نبود که اگر زنان پیامبر، که همگی سنشان بالا بود، با ناز حرف بزنند، کسی در آنها طمع کند. ولی قرآن دست بالا را می‌گیرد و در واقع یقه عایشه را هم می‌گیرد.

«وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا»، و وقتی سخن می‌گویید معروف بگویید. هر سخنی که خوب است بگویید. معروف یعنی چیزی که عقل‌های سالم تمام بشر آن را تأیید می‌کند که این خوب است. آیا اکنون در جوامع اسلامی ما، مردان و زنان ما، سخنشان قول معروف است؟! یعنی هر چه می‌گویند معروف است؟! پس ما باید طبق راهنمایی و هدایت و برنامه الهی خودمان را تربیت کنیم، آن وقت می‌بینیم که دینداری خیلی سخت است! آن وقت خودمان به این نتیجه برسیم که بهتر است همان دین آسان خرافی را داشته باشیم یا اصلاً دین را کنار بگذاریم!!! البته وقتی انسان اهل تمرین و عمل شد، سخت‌ترین کارها آسان می‌شود. «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (بقره ۱۸۵)، «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (قمر ۱۷).

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» (احزاب ۳۳)، (ای زنان پیامبر) «در خانه‌هایتان بمانید»، «وَكَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»، و مثل آن دوران جاهلی ابتدائی، از خانه بیرون نیاید. نمی‌گوید اصلاً از خانه بیرون نیاید! می‌گوید در خانه‌هایتان بمانید و مثل آنها ظاهر نشوید! یکی از شعراء عرب هم که به حرکت عایشه از مدینه به سمت کوفه و به راه انداختن جنگ جمل اعتراض دارد، می‌گوید: عایشه از حدیث، چهل هزار حفظ بود و از آیه یکی را فراموش کرد و آن «قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» بود! خوب آن «تَبَرُّجْ»، تبرج جاهلی بود. قرآن به زنان پیامبر می‌گوید: آن طور بیرون نیاید، «وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ»، «و نماز را به پا دارید و زکات بدهید.»

آنهایی که معترضند و می‌گویند: حقوق زن در اسلام شناخته نشده! ببینند قرآن برای زن چه استقلال مالی‌یی قائل است که زکات دادن زنان پیامبر را مربوط به پیامبر ندانسته! خود آنها باید از حقوق و درآمدشان، با اینکه خانه‌دار هستند و در خانه پیامبرند، زکات بدهند! پس باید استقلال داشته باشند! بناء بر این مالشان مال خودشان است و حق تصرف در آن را دارند! کجای دنیا این طور است؟! اروپای مدعی پیشرفت، دو ماه پیش در انگلیس قانونی گذاشتند که زن می‌تواند وقتی شوهر کرد نام خانوادگی‌اش را عوض نکند! در تمام اروپا و غرب پیشرفته زن همین که شوهر کرد فامیل شوهرش را باید داشته باشد و فامیل خودش محو می‌شود! زن‌های ما تا آخر عمرشان حتی اطلاعیه مرگشان با نام خانوادگی خودشان است و با نام فامیل شوهرشان کاری ندارند! استقلال دارند! استقلال ذاتی دارند! آن وقت کسی که باید خودش زکات بدهد، خودش هم باید رأی بدهد! خودش هم باید در شؤون سیاسی کشور و امتش دخالت کند! خودش هم باید اهل فضل و کمال باشد! خودش هم باید بخشی از جامعه را اداره کند!

«وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»، (ای زنان پیامبر) و اطاعت کنید از خدا و رسول او. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»، همانا که جز این نیست که خدا می‌خواهد از شما اهل بیت، «رجس» را پاک کند. ببینید پس اهل بیت پیامبر، زنان پیامبر هم هستند! و این طور نیست که ما آمده‌ایم و آیه را اختصاص داده‌ایم به خاندان عصمت و طهارت! چون که بلافاصله بعد از آیاتی می‌آید که خطاب به زنان پیامبر است. اینکه ما می‌گوییم: اهل بیت پیامبر، فقط خاندان عصمت و طهارت هستند، این طور نیست و قرآن



زنان پیامبر را هم برده است جزء اهل بیت! بعضی از حکماء گفته‌اند چون در اینجا مسأله اطاعت مطرح است، بناء براین هر کسی که آن اطاعت محض از خدا و رسول را داشته باشد، در هر زمانی که باشد، جزء اهل بیت پیامبر است. بناء براین اهل بیت پیامبر کسی است که رجس و پلیدی از او رفته باشد. یعنی خود را از صفات زشت و ردائل اخلاق پاکیزه و مطهر ساخته باشد، چون اراده خداوند بر این قرار گرفته است. پس در صورتی که رجس و پلیدی از ما بیرون رود، و فضائل اخلاق به جای آن بنشیند، ما هم می‌توانیم جزء اهل بیت باشیم!

«يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»، ای اهل بیت پیامبر! خداوند خواسته است که از این اطاعت، شما را به پاکیزگی و عدم پلیدی برساند. «وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً»، و شما را پاکیزه بگرداند. «وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ» (احزاب ۳۴)، پس ذکر کنید و به یاد داشته باشید آنچه را که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود. اصلاً آیات در خانه‌های شما نازل می‌شود! شما فراموش نکنید! شما اولین کسانی هستید که نباید فراموش کنید! بعد هم می‌گوید که آیات متضمن حکمت است: «مِنَ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ». «إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا»، خداوند از سر لطف و آگاهی (هم از سر خبره بودن و هم از سر لطف) شما را هدایت می‌کند.

قرآن کریم در ادامه این مجموعه از آیات، می‌رود سراغ صفات مسلمین و مسلمات و مؤمنین و مؤمنات، و ده صفت برای مرد می‌گوید و ده صفت هم برای زن. این یکی از زیباترین آیاتی است که زن و مرد را در کنار هم، در همه صفات قرار داده است. حالا صفت نهم این است: «وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ» (احزاب ۳۵)، یعنی مردانی که عفت خود را حفظ می‌کنند و زنانی که نگاهبان عفت خویشند. این آیه را هم در نظر داشته باشید، چون می‌خواهم ببینید که اصلاً زمینه و مقدمات حجاب در قرآن چه چیزهایی است و چرا باید باشد؟!

احزاب ۵۹

آیه بعد ۵۹ سوره احزاب است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». آیه قبل از آن می‌گوید: «وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»، کسانی که با زبان یا به هر نحوی، مردان و زنان مؤمن را آزار می‌دهند! خوب یعنی چه؟ یعنی بعضاً و البته خیلی کم در جامعه ما اتفاق می‌افتد که اگر یک زن بد حجابی باشد، یا یک طور مخصوصی راه برود، ما ممکن است حداقل توی دلمان، به خاطر وضع ظاهریش، بگوییم که مثلاً این زن هم فاسد است (البته من خیلی کم شنیده‌ام کسی بر زبان بیاورد). قرآن این را آزار و اذیت دانسته است! پس مؤمنین و مؤمنات حق ندارند دیگران را به خاطر وضع ظاهریشان متهم کنند! خوب دقت کنید! می‌گوید: «بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا»، آزار می‌دهند به کاری که نکرده‌اند! این لباسش بد است، بیرون آمدنش بد است، حرف زدنش بد است، ولی معلوم نیست که کار منافعی عفت کرده باشد! معلوم نیست مرتکب زنا شده باشد! پس نباید او را با چیزی که کسب نکرده و مرتکب نشده آزار دهند! آن وقت اگر چنین کردند، «فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»، پس حتماً متحمل بهتان شده‌اند! یعنی بهتان زده‌اند و مرتکب گناهی آشکار شده‌اند! (قبلاً توضیح داده‌ام که «اثم» غیر از «ذنب» است و گناهی است که عذاب بر آن مترتب است).

خوب حالا که این طور است، (حکمت حکم را ببینید!) حالا که قرار است به خاطر لباس پوشیدن ظاهری و قیافه نامناسبش مورد بهتان (حتی در دل‌هایشان!) قرار گیرد، و در جامعه که ظاهر شد به خاطر ظاهرش، آن کاری را که نکرده به او نسبت بدهند! ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنه بگو

که آن جلباب را، یعنی لباس بیرون از خانه و روزشان را از سر زانوانشان بیاورند پایین تر! ببینید حکمت حکم حجاب را که آزار و اذیت یک نفر است حتی در دلش، که مثلاً بگوید: چرا این زن این طور است؟! چرا کج کج راه می رود؟! چرا این لباس را پوشیده؟! یا نگاه چپ به او بکند، که همان آزار است! پس برای اینکه این آزار و اذیت نباشد، ای پیامبر! بگو آن جلباب را بیاورند پایین تر، «يُدْنِينَ»، بلندش کنند. «ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يُعْرِفَنَ»، این نزدیک ترین راه است به اینکه این زنان به پاکدامنی و خوشنامی شناخته شوند (نه به جلفی و بدنامی و خودنمایی). «فَلَا يُؤْذِينَ»، آنگاه آزار نمی بینند. «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»، و خدا آمرزنده و صاحب رحمت است. یعنی از روی رحمت و آمرزش است که این حکم را تعیین می کند. زیرا می خواهد جامعه سالم باشد و کسی در دلش نسبت به زنی خیال باطل نپرورداند! قرآن آن خیال باطل را آزار و بهتان می داند! آن را «اثم» و گناه می داند! پس برای اینکه این اتفاق نیفتد، شما هم از نظر ظاهری این طور لباس بپوشید!

نور ۳۰

آیه ۳۰ سوره نور: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، ای پیامبر! به مردان مؤمن بگو نگاه خریداری به زن ها نکنند و از هر حرامی چشم بپوشند. (اینکه می گوئیم «مردان مؤمن»، برای این است که بعد از آن درباره زن های مؤمنه هم صحبت می کند. اگر «مؤمنات» را در آیه بعدی نیاورده بود، آن وقت لفظ «مؤمنین» شامل زن و مرد می شد. ولی وقتی در تفکیک، «مؤمنین»، مردها، و «مؤمنات»، زن ها هستند. این نشانه این است که زن در اجتماع حضور دارد. و در معرض دید مرد قرار می گیرد. اگر قرار بود زن درون خانه و در پرده و حجاب باشد، که نگاه نامحرم به او نمی افتاد و نیازی به آیات حجاب نبود! پس زن مسلمان در اجتماع است. اولین اجتماع هم مسجد و نماز جماعت است. دومین اجتماع نماز جمعه است. سومین اجتماع حج است. یعنی زن ها در اجتماعات بزرگ شرکت می کنند. با مردها با هم داخل مسجد می شوند. با مردها با هم از مسجد خارج می شوند. پس مردها باید نگاهشان، نگاه مؤمنانه باشد. «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»، چشم بپوشند، چشم برنندند. اگر آدم چشمش را ببندد در گودال و چاه می افتد! در جوی آب می افتد! یا زیر ماشین می رود! پس این چشم پوشیدن یعنی این نگاه، نگاه خریداری نباشد! و این طور نباشد که حالا تحقیق کند که این کیست؟! کجا می رود؟! «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، و مردها عفت خود را حفظ کنند. «ذَلِكَ أَرْكَانٌ لَهُمْ»، این پاکیزه ترین روش است برای آنها. «أَرْكَانٌ» افعال تفضیل و به معنای صفت عالی است. یعنی مقایسه نمی کند که این پاک تر از آن است، بلکه این پاکیزه ترین چیز برای مردها است. «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»، خدا به آنچه که می کنند و می سازند آگاه است.

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ» (نور ۳۱)، و به زنان مؤمن بگو: «يَغُضُّضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»، آنها هم نگاه نکنند. آنها هم چشم برنندند و چشم بپوشند. «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»، و عفت خودشان را حفظ کنند. «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»، و زینت خودشان را آشکار نکنند و نشان ندهند مگر آن چیزی که خود به خود آشکار شود. النگو دارد، خوب النگو اینجا پیدا شود. ساعت دارد، ساعتش اینجا پیدا شود، حلقه نامزدی دارد، پیدا است. انگشتر دارد، پیدا است. صورتش پیدا است. اینها «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» است. پس آنچه که خود به خود و بالا جبار پیدا است، اشکال ندارد.

«وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ»، و پر روسری هایشان را روی سینه هایشان گره بزنند. «خمر» جمع «خمار» است و «خمار» یعنی روسری بلند. قدیم به آن می گفتند «چارقد». این حد حجاب است. پس حد حجاب یک «جلباب» است که باید بلند باشد و از زانو پایین تر باشد. توجه کنید در قرآن اسمی از جوراب نیست و بناء بر این از میج و زیر ساق پای زن به پایین جزء «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» است. مثل دست که تا میج آزاد



است، پا هم تا مچ و بالاتر از مچ که اول ساق است، جزء «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» است. حکم لاک ناخن هم در کتاب «فقه استدلالی» علامه غروی مفصل آمده و جزء زینت‌هایی است که ظاهر است و بلاشکال. اما خیلی خوب است از رنگ‌های زنده و تند استفاده نشود.

و اما زنان مؤمن زینت خودشان را برای چه کسانی می‌توانند آشکار کنند؟ «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» (نور ۳۱)، برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان که از زن دیگری هستند یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا هر زنی که در خانه‌شان رفت و آمد دارد یا پسرانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند، یا مردهایی که از حد ازدواج گذشته‌اند و پیر هستند. (ببینید قرآن هیچ چیز را مسکوت نگذاشته و ریزه کاری‌هایش را هم گفته است!) یا طفل‌هایی که هنوز به ساختار بدنی زنان آگاهی ندارند، «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»، و پاهایشان را طوری به زمین نزنند که آن زینت‌هایی که در زیر لباس‌شان مخفی شده، به صدا درآید و شناخته شود. در آن زمان زنان خلخال داشتند حالا هم ممکن است یک نوع کفش‌هایی باشد که در هنگام راه رفتن با صدایش جلب توجه کند. «وَتَوَوُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ»، (این جا «مؤمنون» هم برای مرد است هم برای زن) ای مؤمنان! همه به سمت خدا بازگردید و بازگشت‌تان به او باشد. «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، باشد که شما رستگار شوید.

بناءً براین حد حجاب در قرآن، اولاً روسری است. روسری‌یی که پرهایش روی سینه‌ها گره زده شده باشد، و ثانیاً «جلباب» است، همان لباس بلندی که در لغت هم «القَمِيصُ الوَاسِعُ»، یعنی پیراهن گشاد، معنا شده است. «جلباب» همان چیزی که حالا به آن می‌گوییم مانتو. خوب آن هم بیاید تا پایین زانوان.

حجاب قرآن برای زنان مؤمن است

این سؤال را خیلی‌ها می‌پرسند که آیا اینها که می‌آیند این مانتوهای کوتاه را می‌پوشند و شلوار و جوراب هم می‌پوشند و تمام بدن‌شان پوشیده است! آیا حجاب اینها درست است یا نه؟! جوابشان این است که ما از کمال ایمان در قرآن صحبت می‌کنیم، و کسانی هم که این لباس‌ها را می‌پوشند، اصولاً معتقد به حجاب نیستند، بلکه شرایط اجتماعی و جبر دولتی آنها را وادار به پذیرش حجاب کرده است. ما از کسانی صحبت می‌کنیم که اعتقاد به حجاب دارند و حالا می‌خواهند بدانند که حد حجاب در قرآن چیست. پاسخ این دسته از مردم این است که حکم حجاب را قرآن به طور کامل گفته است. حکمتش را هم گفته که چرا اصلاً زن باید پوشیده باشد. غیر از منع از آزار و اذیت دیدن زنان مؤمن، و...، مشخصاً زیبایی‌هایی را که زن دارد مرد ندارد، به همین جهت به طور فطری، همان‌طور که اول کلام گفتیم، طالب مرد است و مطلوب زن. به این دلایل آن زن‌هایی که به این کتاب ایمان آورده‌اند، برحسب اینکه خدا مولای آنهاست و او معشوق است و محبوب، و در احکام و فرامینش خیر محض نهفته است، و برای بندگانش ذره‌یی شر نمی‌خواهد، حکم او را اجراء می‌کنند. اینکه حالا ما بیاییم بگوییم کسی که مانتو کوتاه پوشیده آیا حجابش درست است یا نه؟! اول باید ببینیم اصلاً معتقد به حجاب هست یا نه؟! او الآن حجاب اجباری نظام جمهوری اسلامی را پذیرفته و به یک نحوی می‌خواهد یک پوشیدگی داشته باشد که به او ایراد نگیرند! ولی این کمال حجاب نیست! چون خود این پوشش جذابت دارد! این مانتویی که تا بالای زانو باشد و این چیزی که حالا مد شده و می‌پوشند، در واقع مطلوب قرآن نیست! مطلوب ایمان کامل هم نیست! این گریز از یک ایراد و اعتراض اجتماعی است! ایرادی هم به آنها نیست، چونکه آنها

اصلاً معتقد نیستند و وقتی کسی معتقد نباشد، اگر مجبورش کنی، خودش می‌رود و برای خودش مدل درست می‌کند! اما مدل قرآن این است که برایتان توضیح دادم.

قرآن حداقل حجاب را تعیین کرده و دیگر کسی نمی‌تواند بهانه بگیرد که چون حجاب در قرآن هست، من اسلام را قبول ندارم! اصلاً مبنای ایمان آوردن باید عشق و علاقه و محبت باشد و اینکه هدایت و راهنمایی خالق گیتی ناشی از رحمت، علم و حکمت او است و اینکه همه خیر نیز به دست او است. این طور باشد که اول با پرستش خدا شروع شود، خدا مولی شود، خدا که مولی شد، دیگر هر چه را که مولی گفت باید اطاعت کرد. آنها دیگر بهانه است که چون این حکم هست، نه! ما قبول نداریم! مگر مجبورت کرده‌اند بیایی؟! اما اول تو خداپرست بشو! عاشق خدا بشو! آن وقت آیا قبول داری این حکم از خدا هست یا نه؟! تازه بعد باید بیایی به این مرحله و وحی را بپذیری! کتاب را بپذیری! این مراحل را طی کنی تا اصلاً خودت به این نتیجه برسی که این بهترین است. من امیدوارم که این بحث کافی بوده باشد و نتیجه مطلوبی هم در پی داشته باشد. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره ۲۵۷)، خداوند ولی و کارگزار آن کسانی است که ایمان آورده‌اند، ایشان را از تاریکی و ظلمت خارج و داخل نور و روشنائی می‌سازد.

من چگونه هوش دارم پیش و پس	چون نباشد نور یارم پیش و پس
نور او در یمن و یسر و تحت و فوق	برسر و بر گردنم چون تاج و طوق
عشق خواهد کاین سخن بیرون بود	آینه غماز نبود چون بود؟
آینه‌ات دانی چرا غماز نیست؟	زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست
آینه‌ی کز زنگ آرایش جداست	پُر شعاع نور خورشید خداست
رو تو زنگار از رخ او پاک کن	بعد از آن آن نور را ادراک کن
این حقیقت را شنو از گوش دل	تا برون آیی ز کلی ز آب و گل
فهم گرد آرید و جان را دل دهید	بعد از آن از شوق پا در ره نهدید

(مثنوی معنوی - دیباچه دفتر اول)

